



نقد تجربه كردستان در آغاز انقلاب

سراب فدراليسم و غفلت از پلوراليسم

حمیدرضا جلابی پور*: پس از سقوط حکومت پهلوی، در سال های اول انقلاب، در مناطق اهل سنت كردنشین، میان نیروهای پیشمرگه حزب دموکرات و حزب کومله كردستان (که دعوی احقاق حقوق مردم کرد را از طریق استقرار يك خودمختاری داشتند) با قوای انتظامی و نظامی حکومت درگیری های مستمری پیش آمد. در آن زمان (۱۳۶۴ _ ۱۳۵۸) از این وقایع تحت عناوین گوناگون نام برده می شد.

طرفداران دو حزب مذکور از این وقایع تحت عنوان: «مبارزات خونین و حق طلبانه مردم کرد» نام می بردند و طرفداران دولت مرکزی (جمهوری اسلامی) از آن به نام هایی چون «فعالیت عناصر تجزیه طلب و ضدانقلاب» در كردستان یاد می کردند. صرف نظر از ارزش دآوری ما از تجربه خونین آن روزهای كردستان، این تجربه برای مردم کرد هزینه های زیادی (حتی هزینه های غیرقابل جبرانی مثل از دست دادن جان انسان ها) و همین طور برای دولت جمهوری اسلامی به جای گذاشت. لذا یکی از راه های جدی کمک به توسعه اقتصادی _ اجتماعی مردم کرد، ارزیابی واقع بینانه از این «تجربه خونین» است. از این رو در این سخنرانی می گویشم، ارزیابی خود را به اختصار بیان کنم.

اگر قصد شناخت «تجربه كردستان» را داشته باشیم، از منظر جامعه شناسی این تجربه را تحت چه مقوله ای می توان جای داد؟ به نظر من تجربه كردستان در سال های مذکور، در قالب يك «جنبش اجتماعی کردی» که ظهور کرد و شکست خورد، قابل بررسی است. چرا چنین جنبشی در آن سال ها ظهور کرد؟ محرومیت اقتصادی و تبعیض فرهنگی _ قومی پدیده دیرپایی در كردستان بود و این پدیده در استان هایی غیر از مناطق كردستان هم یافت می شد. اما چرا در جریان انقلاب فقط در مناطق كردنشین، شاهد يك جنبش قومی تمام عیار بودیم؟ از دیدگاه

تبیینی من، محرومیت اقتصادی و فرهنگی از «علل زمینه‌ای» ظهور این جنبش قومی بود، اما «علل موثر» ظهور این جنبش را باید در دو علت دیگر جست و جو کرد.

یکی سقوط دولت مرکزی و برداشته شدن کنترل ناشی از حضور دولت در منطقه و دیگری حضور دو تشکل سیاسی کردی (حزب دموکرات و کومله) در استقاده از این فضای آزاد شده، بود. این دو حزب با دلگرمی از این فضا علیه دولت تازه تاسیس جمهوری اسلامی (که از نظر آنان زیر بار خودمختاری کردها نمی رفت) وارد نبرد مسلحانه شدند. این دو حزب شدیدترین درگیری‌ها را (با تکیه بر تاکتیک‌های چریکی، ایجاد کمین، مین گذاری و ترور بر سر راه نیروهای مسلح جمهوری اسلامی) در منطقه ایجاد کردند و متقابلاً نیروهای مسلح به شدت با پیشمرگه‌های این دو حزب مقابله کردند. در نتیجه بیش از ۴ سال (به جای رفع ستم ملی) مردم کرد در وحشت و ناامنی به سر بردند. اگر چه در اوایل انقلاب حمایت مردم کرد از این دو حزب کم نبود (و به همین دلیل نگارنده از آن به عنوان يك جنبش یاد می کند)، اما با تداوم ناامنی‌ها و پرهزینه شدن حمایت مردم از آنها، این دو حزب پایگاه مردمی خود را از دست دادند و به خاک عراق پناه بردند.

چرا این جنبش قومی شکست خورد؟ از میان علل گوناگون، یکی از علل موثر به خطای راهبردی دو حزب دموکرات و کومله (که در آن موقع نقش نیروی سیاسی هدایت کننده این جنبش قومی را داشتند) مربوط می شود. این دو حزب فکر می کردند که چون دولت مرکزی سابق (حکومت شاه) ساقط شده و چون دولت جمهوری اسلامی تازه پا و بی قدرت است، لذا کردستان در وضع بی دولتی به سر می برد و دولت جدید خواهد توانست کنترل مجدد کردستان را به دست بگیرد _ آن هم کردستانی که پس از انقلاب اغلب پادگان‌ها و پاسگاه‌های ژاندارمری آن توسط پیشمرگه‌های حزب دموکرات و کومله خلع سلاح شده بود. از این رو این دو حزب ساده انگارانه فکر می کردند چون کوردان همه قلوب مردم کرد را در اختیار دارند و چون تنها قدرت سیاسی و نظامی بی بدیل منطقه اند، پس عملاً خودمختاری تحقق پیدا کرده و تنها باید منتظر قبول رسمی آن از سوی دولت مرکزی بود.

بر اساس تصور فوق بود که دو حزب کومله و دموکرات با خیال راحت راهبرد خودمختاری، آن هم به وسیله اسلحه را راهبردی صحیح و کارا می دانستند. در حالی که در آن زمان خطای بزرگ این دو حزب این بود که حرف حکمیانه الکسیس توکویل را در ارزیابی انقلاب فرانسه مورد توجه قرار نداده بودند که: اتفاقاً دولت‌های برآمده از انقلاب‌ها، نه فقط ضعیف نیستند، که فوق العاده قدرتمندند. زیرا همان میلیون‌ها مردمی که انقلاب می کنند و حکومت پیشین را ساقط می کنند، حامی بی چون و چرای حکومت انقلابی و تازه تاسیس می شوند. لذا کومله و دموکرات با خطای درگیر شدن با دولت جمهوری اسلامی (به قصد گرفتن خودمختاری) خود را گویی با میلیون‌ها نفر مردم در سراسر ایران درگیر کردند. بدین ترتیب نه فقط دولت ایران زیر بار خودمختاری (که از آن به تجزیه ایران یاد می شد) نرفت بلکه از چنان قدرتی برخوردار بود که کومله و دموکرات را به خاک عراق راند، آنها را فرسود و در آنجا محبوس کرد و «جنبش قومی» شکست خورد.

آیا پس از شکست جنبش قومی، دیگر هیچ خبری در کردستان ایران نیست؟ اتفاقاً من چنین اعتقادی ندارم. بلکه معتقدم افول جنبش قومی به معنای افول «مسئله کردستان» نیست. زیرا به رغم تفاوت اساسی در راهبردهای دولت آنکارا، عراق و ایران در اداره مناطق کردنشین این کشورها (که به نظر من در مجموع عملکرد جمهوری اسلامی از عملکرد ترکیه و عراق انسانی تر بوده است)، همچنان تبعیض قومی و اقتصادی در کردستان ایران وجود دارد. به خاطر وجود همین «تبعیض»، کردستان با يك «مقاومت اجتماعی» روبه رو بوده و هست که نشانه های آن را به خوبی می توان در رفتار انتخاباتی مردم کرد از ۱۳۷۲ تاکنون دید. لذا یکی از راه های تقویت توسعه مناطق کردنشین این است که روشنفکران کردنشین و مرکز نشین و مقامات محلی و مرکزی این موضوع را مورد توجه قرار دهند که چگونه می توانند این «مقاومت اجتماعی کردی» را به جای اینکه مجدداً به نیرویی پرهزینه و ضد توسعه بدل شود به نیرویی سازنده و توسعه یابنده، تبدیل کنند.

واقعاً چگونه می توان چنین کرد؟ نگارنده در اینجا مدعی پاسخی همه جانبه به این سؤال، در این وقت محدود، نیست. اما معتقدم دو «سراب» می تواند دوباره به جای پیشبرد کردستان به سوی توسعه به تکرار تجربه های پرهزینه گذشته منجر شود. سراب اول اینکه، دلسوزان و روشنفکران کرد، به این خیال دل خوش کنند که با تشدید روندهای جهانی شدن می توان «فدرالیسم کردی» را در آغوش کشید و تنها از این طریق در راه توسعه واقعی کردها گام برداشت. نگارنده این سراب را در مقاله ای مجزا مورد نقد قرار داده ام. تجربه «فدرالیسم» ادامه همان راهبرد خودمختاری خواهی آغاز انقلاب است که قبلاً به شکست انجامیده است. اگر فعالان سیاسی و دلسوزان کرد در آغاز انقلاب به جای پیگیری مطالبات خود از طریق (خود مختاری یا راهبرد فدرالیسم) مطالبات خود را در چارچوب پلورالیسم آرام (تکنوکراسی) تعقیب می کردند، چه بسا سطح توسعه کردستان بیش از شرایط فعلی بود. به بیان دیگر، اگر جنبش کردها با راهبرد خود مختاری به بیراهه نمی رفت و آن نیرویی که خود را در قالب يك جنبش قومی بروز داد، سعی می کرد از طریق سازوکارهای قانونی موجود در قانون اساسی، دولت مرکزی را وادار به توجه به مطالبات خود کند، این راه به مراتب برای کردها صلح آمیزتر، کم هزینه تر و توسعه بخش تر بود.

سراب دوم، ایده خطایی است که می تواند در حکومت مرکزی لانه کند و هم برای دولت و هم برای مناطق قومی هزینه ساز باشد. بدین معنا که برای درمان «مقاومت اجتماعی» موجود در کردستان، دولت با اتکا به قدرت نظامی، تبلیغی و اقتصادی اش به سیاست های یکپارچه ساز تکیه کند و به تکرار فرهنگی و سیاسی موجود در کشور احترام نگذارد. تجربه دولت ها در یکصد سال اخیر نشان می دهد که دولت هایی که به دنبال سیاست های یکپارچه ساز سیاسی و فرهنگی رفتند (مثل دولت رضاشاه که برای اعمال هویت ملی واحد به دنبال اعمال سیاست های افراطی فارس گرا بود و به محض اینکه از ایران تعبید شد در واکنش به این سیاست های شوینستی جنبش قومی کرد در کردستان در سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ظهور کرد) دولت هایی با ثبات و توسعه بخش نبودند. اما

دولت هایی که برابر قانون، حافظ تکثر فرهنگی و سیاسی موجود در کشور بودند، ثبات بیشتر داشتند و به توسعه کمک پایدارتری کردند.

دولتی که حقوق شهروندان گوناگون کشورش را محترم نشمرد، هم کار خود و هم کار مردم را مشکل می کند و از همه بدتر نیروهای مسلحش را هم به دردمس می اندازد. در شرایط ضعف این دولت ها، مقاومت های گوناگون اجتماعی مردم می تواند به جنبش هایی که لزوماً توسعه گرا نیستند، تبدیل شوند. (در پایان دریغ می آید به این نکته اشاره نکنم که: یکی از امتیازات دولت خاتمی و اصلاح طلبان در دوران اصلاحات این بوده است که به دنبال سیاست های یکپارچه ساز و توتالیتر در مناطق قومی و فرهنگی ایران نبودند و تا آنجا که می توانستند و قدرت داشتند تکثر موجود در کشور را پاس داشتند. همه باید امیدوار باشیم با کوشش کردنشینان و مرکز نشینان این سیاست ها پس از خاتمی به سستی نگراید.)

* چکیده سخنرانی در همایش هویت ایرانی، بررسی نقش اقوام، وزارت کشور که دیروز ایراد شد، متن آن به صورت مقاله توسط وی در اختیار شرق قرار گرفت.